

زوال والیان عباسی در طبرستان

مظفر علی دادی گراوند^۱

علیرضا شیخ محمدی^۲

نجمیه گراوند^۳

چکیده:

موقعیت جغرافیایی طبرستان به همراه سلسله‌های محلی، رفتار نامناسب والیان عباسی، حضور علویان در منطقه و تدین و عدالت‌خواهی آنان زمینه‌های ضعف والیان عباسی را فراهم کرد. در نهایت دعوت اهالی طبرستان از حسن‌بن‌زید علوی و پیروزی وی بر والیان عباسی، دوران تازه‌ای را در حیات سیاسی و مذهبی طبرستان ایجاد کرد؛ بنابراین همین عملکرد نادرست آنان باعث سقوط آنان شد. لازم به ذکر است که تاکنون پژوهشی جامع و مستقل در این زمینه انجام نگرفته است؛ بنابراین پژوهش در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. این پژوهش بر آن است تا با استفاده از روش کتابخانه‌ای، علل و عوامل زوال والیان عباسی در طبرستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

واژگان کلیدی: طبرستان، والیان عباسی، زوال.

۱. کارشناس ارشد رشته تاریخ ایران اسلامی، mozafaralidady@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ایلام، alireza_1226@yahoo.com

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام، na_gervand@yahoo.com

اکثر امرای عرب از همان آغاز فتح ایران به طبرستان راه یافتند؛ اما فقط در حدود سال ۱۴۴ ق. یعنی سال تقریبی اشغال ساری است که این ایالت به وسیله والیان مخصوص که از طرف خلیفه بغداد جهت این امر فرستاده می شدند، اداره شده است. تنها در اوایل همین فتح اخیر بود که سرتاسر این سرزمین توسط سپاهیان خلافت عباسی اشغال شد. طبرستان آخرین ایالتی بود که اسلام را پذیرفت. بعد از پذیرفتن اسلام با وجود سلسله‌های محلی در دوره عباسیان، آنها توانستند برای اولین بار والیان خود را در آن جا مستقر کنند.

خاندان عباسی برای جلب نظر علویان و ایرانیانی که دوستدار خاندان علوی بودند، از شعار "الرضا من آل محمد" استفاده کردند. سیاست عباسیان پس از تثبیت قدرت نسبت به ایرانیان و علویان تغییر کرد. آنان به شدت به سرکوبی این دو گروه پرداختند. دستگاه خلافت عباسی بر این گمان بود که ایرانیان با وجود همکاری نزدیک با عباسیان، مشکلات بسیاری را برای آنان فراهم کرده‌اند. خلیفه عباسی هرگاه نارضایتی ایرانیان را می دید، با اندک بهانه‌ای آنان را سرکوب می کرد. در تمام دوران خلافت بغداد، طبرستان از لحاظ سیاسی، آخرین بخش از کشور ایران بود که به تصرف اعراب درآمد؛ زیرا مردم طبرستان با کمک وضع طبیعی و کوهستانی سرزمینشان، حملات اعراب را دفع می کردند.

به علت وجود سلسله‌های محلی در طبرستان و موقعیت جغرافیایی این سرزمین، والیان عباسی فقط در مناطق جلگه‌ای حکومت می کردند. طبرستان تا ۲۲۴ ق. خراج خود را مستقیماً به عباسیان می پرداختند. پس از ۲۲۴ ق. طبرستان زیر نفوذ طاهریان قرار گرفت.

مهاجرت سادات به طبرستان:

مهاجرت سادات به ایران از لحاظ سیاسی - اجتماعی، تأثیر مهمی بر ایران گذاشت. در دوران خلافت اموی به ویژه طی حکومت ظالمانه حجاج بن یوسف ثقفی در عراق، علویان آماج حملات وی قرار گرفتند. این امر موجب شد، سادات به منظور پناهجویی، متوجه سرزمین‌های خلافت شرقی شوند. با مهاجرت آنان به طبرستان، زمینه‌های دوستی آل

علی (ع) در منطقه شکل گرفت و در این شرایط، قیام‌های علوی ایجاد شد.

یحیی‌بن‌عبدالله محض از نوادگان امام حسن (ع) پس از شرکت در قیام فخر مجروح شد. وی از این شهر به آن شهر فراری بود. او در صدد بود تا پناهیایی بیابد و در آن جا اقامت گزیند تا اینکه فضل‌بن‌یحیی برمکی از جای او آگاه شد و به او پیغام داد که از آنجا کوچ کند. نامه‌هایی هم به او فرستاد که در آن نامه‌ها، به حکام و فرمانروایان دستور داده بود کسی متعرض او نشود. یحیی به طور ناشناس خود را به دیلم رسانید، ولی هارون از رفتن او به سوی دیلم آگاه شد و فضل‌بن‌یحیی را مأمور سرکوبی وی کرد (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۴۹؛ طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۲، ۵۲۴۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۰ - ۱۶۱).

یحیی با ورود به دیلم و طبرستان در ۱۷۵ ق. علیه هارون عباسی قیام کرد. وی از زمینه‌های فرهنگی و سیاسی منطقه بهره گرفت و یارانی را گرد خود جمع کرد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۰۵).

تعداد زیادی از مردم با یحیی بیعت کردند، هارون از این موقعیت بسیار ناراحت شد. هارون به فضل‌بن‌یحیی دستور داد که به هر نحوی که می‌تواند، یحیی‌بن‌عبدالله را آرام کند و اگر بپذیرد، از بذل هرگونه مال و جایزه‌ای در حق او دریغ نکند. یحیی‌بن‌عبدالله به این شرط که از هارون الرشید امان بخواهد، پیشنهاد فضل را پذیرفت. وی به همراه فضل به بغداد حرکت کردند و در آنجا مورد توجه هارون قرار گرفت (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۵۱ - ۴۵۳).

به نظر می‌رسد هارون فهمیده بود که برامکه در نهان، دشمنان وی را تقویت می‌کنند؛ بنابراین منتظر فرصتی بود که پست‌های حساس را از برامکه بگیرد و آنان را نابود کند که در نهایت نیز چنین کرد. والیان عباسی، سنی مذهب بودند و نسبت به مذهب خود تعصب می‌ورزیدند. حتی طبرستانی‌ها را که دیرتر اسلام پذیرفتند، دشمن خود می‌دانستند. والیان عباسی، سادات را دشمنان خود می‌دانستند. سادات به علت آزار و اذیت زیاد به نواحی کوهستانی دیلم و طبرستان پناه بردند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۸؛ رضایی، ۱۳۷۲: ۲۱۱)؛ بنابراین سادات، مخالفان دستگاه خلافت عباسی بودند و همدستی آنان با اهالی طبرستان، باعث زوال والیان عباسی می‌شد.

به نظر می‌رسد پرهیزگاری سادات در زندگی مذهبی مهربانی و عطف آنان نسبت به

والیان عباسی، باعث احترام هر چه بیشتر مردم نسبت به آنان می شد (بشیر خانی ، ۱۳۸۲: ۴۹).

علویان، مخالفان دستگاه خلافت عباسی بودند و این مسئله برای جریان‌هایی که با عباسیان مخالف بودند، بسیار بااهمیت بود. و آنها به دنبال رهبرانی بودند تا بتوانند مخالفت و مبارزه خود را با عباسیان مشروعیت بخشند. علویان و طبرستانیان در مخالفت با دستگاه عباسی و والیان آنان اشتراک داشتند (جعفریان، ۱۳۸۵: ۹۹).
ظلم و ستم خلفای عباسی بر علویان و دشمنی مشترک علویان با طبرستانیان بر علیه خلفای عباسی از عوامل زوال والیان عباسی در طبرستان بود.

نقش علویان در زوال والیان عباسی در طبرستان
در زمان خلافت مأمون، علویان برای فرار از دست مأموران خلیفه، به نواحی کوهستانی به طبرستان پناه بردند. و از طرف دیگر به سبب بدرفتاری متوکل، خلیفه عباسی، با آل علی (ع)، عده زیادی از آنان به نواحی مختلف ایران از جمله طبرستان گریختند و در این نقاط به دعوت مردم علیه خلفای عباسی پرداختند. ظلم و ستم خلفا بر علویان تا بدان جا رسیده بود که حتی مقابر شهدای کربلا را خراب می کردند، آنان اگر مسلمانی به زیارت می رفت، او را دستگیر می کردند و به هلاکت می رساندند (ابن اسفندیار ، ۱۳۶۶: ۲۲۸ - ۲۲۴). فشارهای عباسیان و قبل از آنان یعنی امویان باعث شد تا آنان بدین مناطق مهاجرت کنند.

مردم کلار و چالوس از جور و جفای محمد بن موسی بن حفص و پسران او به تنگ آمده بودند و در جستجوی پیشوایی بودند که بتواند شورش آنان را رهبری کند. شکی نیست که مردم طبرستان برای بازگشت استقلال سرزمین خود، پیوسته می کوشیدند؛ اما تجربه تلخ پیشامد ناگوار مازیار، وادارشان کرد تا پیرامون هدف خود بیشتر بیندیشند. آل علی (ع) هم از دیرگاه خود را جانشین پیغمبر می دانستند؛ زیرا به آن حضرت از همه کس نزدیک تر بودند. گماشتگان بنی عباس به فرمان خلیفه وقت به آن خاندان شکنجه و آزار می رساندند و سرجنبانان ایشان را هر کجا می یافتند می کشتند، یا در زندان نگه می داشتند. چون پسران علی، رقیبان به حق و شایسته تر خلفای عباسی بودند، علویان هم از بیم جان و هم برای رسیدن به حق خویش و روشن کردن حقیقت

دین و اذهان مسلمانان به جهان اسلام پراکنده شده بودند. بیشترشان اندیشه خود را سخت دنبال می‌کردند. گروهی از سادات نیز در دامنه البرز و کوهستان‌های طبرستان جای گرفته بودند و جنب و جوش و تبلیغات شدید ایشان، در دل اکثر مردم ایران راه یافته و باعث تحبيب و تهيج شده بود. پس مردم طبرستان تمسک به ایشان را بهترین وسیله نجات خود از شر والیان عباسی دانستند تا مگر از این راه فقط بتوانند ضربه محکمی بر والیان عباسی و انقراض آنان وارد آورند. از این‌رو به دنبال سادات رفتند و بر طاهریان که نمایندگان عباسی بودند شوریدند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۸).

یکی دیگر از دلایل زوال والیان عباسی، تدین آنها در برابر تدین علویان بود. علویان در انجام دادن فرایض دینی، تقید حساب‌شده‌ای داشتند و در حقیقت اسلام را با عمل خود معرفی می‌کردند، درحالی‌که والیان عباسی، با عمل خود، مردم طبرستان را نسبت به چنین اسلامی بیزار می‌کردند. از این‌رو مردم به‌راحتی تشخیص می‌دادند که شیعه، گرایش دینی بسیار قوی دارد و می‌تواند خواسته‌های آنان را بر آورده کند و تسکینی باشد بر ظلم و ستم‌های والیان عباسی، بنابراین تشیع مقید به رعایت موازین است. مردم وقتی با توجه به مخالفت آنان با بنی‌امیه و عباسیان، گردشان جمع می‌شدند، تازه فضایل آنان را درک می‌کردند. از این‌رو پیوند سیاسی آنها شکل مخصوص اعتقادی، و در نتیجه پیوستگی عمیقی پیدا می‌کرد. برخوردهای تندروانه و وحشیانه والیان عباسی، مردم را به‌شدت می‌آزرد؛ اما تعادل شیعه و تقوای علمی و عملی ایشان مردم را مجذوب می‌کرد. در رأس شیعه، علویان بودند که آن خصایص را داشتند (جعفریان، ۱۳۶۹: ۳۴).

در ۲۵۰ ق. یحیی بن حسین بن زید بن علی السجاد (ع)، در کوفه خروج کرده بود. محمد بن عبدالله بن طاهر، توانست بر یحیی پیروز شود. از سوی خلیفه وقت، مستعین، به قدردانی از این پیروزی، قطعه‌ای از اراضی کلار، و چالوس طبرستان که در نزدیکی دیلم بود، به او به عنوان اقطاع داده شد. از سوی محمد بن عبدالله طاهری نیز سلیمان بن عبدالله، به حکومت طبرستان گماشته شد. محمد بن اوس بلخی نیز به عنوان پیشکار او به شمار می‌آمد. محمد بن اوس فرزندان خود را به شهرهای طبرستان والی گردانید. آن فرزندان، خردسال و بی‌خرد بودند، اینان در منطقه باعث نارضایتی‌های بسیار شدند. محمد بن عبدالله، جابر بن هارون را به آن منطقه فرستاد. وی نیز باعث

نارضایتی‌های بیشتر شد.

دو برادر سرشناس، دلیر و نیرومند، از مالکان بزرگ به نام‌های محمد و جعفر که دارای عده‌ای زیردست و مرزدار بودند، از قدیم نواحی کلار و چالوس را در اختیار داشتند. و آن سرزمین را از هجوم و تعرض احتمالی دیلمیان نگهداری می‌کردند. علاوه بر شجاعت آن دو برادر، به اطعام و بخشش، شهره بودند. آنان مردم را به بازداشتن جابر از تعدیاتش فراخواندند. جابر از ترس، به سلیمان بن عبدالله حاکم طبرستان پناه برد. محمد و جعفر از همسایگان دیلمی خود کمک خواستند که با سلیمان نبرد کنند (طبری، ۱۳۵۴: ج ۱۴، ۶۱۴۱ - ۶۱۳۴؛ مسعودی: ۱۳۴۷، ۳۱۲).

در اینجا قیام‌کنندگان مزبور بر آن شدند تا حاکمی را در مقابل حکام انتصابی خلفا برای خود تعیین کنند، از آنجا که سادات، از هنگامی که به نواحی طبرستان و گیلان و دیلمان آمده بودند، به زهد و علم و پرهیزگاری مشهور بودند. فرزندان رستم کلاری، محمد و جعفر به یکی از سادات علوی به نام محمد بن ابراهیم که ساکن قریه صالحان کجور بود، پیغام دادند و از او خواستند که با او بیعت کنند و او را بر ضد والیان خلیفه تحریک کنند. اما محمد بن ابراهیم نپذیرفت و گفت شایستگی خروج ندارد. این برخورد محمد بن ابراهیم براساس همان اصل مذهب زیدیه بود که براساس آن، امامی که خروج می‌کند، باید در کنار فاطمی بودن دارای خصوصیتی ویژه نظیر شجاعت، زهد، علم و سخاوت نیز باشد.

محمد بن ابراهیم، داماد خود حسن بن زید که مردی، دانا و توانا و جنگی و رزمی بود را معرفی کرد. و گفت او می‌تواند به چاره‌جویی و دادخواهی شما برسد. حسن بن زید پس از دریافت نامه محمد بن ابراهیم و مردم رویان و کلارستاق پاسخ مثبت نوشت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۹ - ۲۲۸). بسیاری از اسپهبدان و بزرگان طبرستان، از حسن بن زید حمایت کردند. حسن بن زید به عبدالله بن سعید و وندا امید نامه نوشت که مردم را به تبعیت او دعوت کنند. همه سران کلار روز سه‌شنبه، ۲۵ رمضان سال ۱۵۰ ق. با او بیعت کردند. داعیان حسن بن زید به دماوند و فیروزکوه و حدود ری رفتند و همه مردم طبرستان با آنها بیعت کردند (همان: ۲۳۱).

حسن بن زید هنگامی که از بیعت مردم مطمئن شد و قصد نبرد با سلیمان بن عبدالله

طاهری، در طبرستان و گشودن شهر ساری کرد. وی با پیرمردی که در سپاه او بود مشورت کرد و توانست بر لشکریان سلیمان غلبه کند. پس از تصرف ساری، داعی کبیر توانست سرای سلیمان بن عبدالله را به آتش بکشاند (همان: ۲۳۲).

حسن بن زید در آمل اعلامیه‌ای صادر کرد، و به سراسر طبرستان و گیلان و دیلمان فرستاد، و مردم را به قرآن و سنت رسول خدا و آنچه را که از حضرت علی (ع) بر تمامی ائمه، مقدم شمردند، دعوت کرد و از اعتقاد به جبر و تشبیه و عناد با موحدین که به عدل و توحید معتقدند بپرهیزند. حسن بن زید در برابر سنیانی که قرآن را غیر مخلوق می‌خواندند، ایستادگی شدیدی کرد. حسن بن زید توانست اتحاد مسمغان و اسپهبد قارن بن شهریار را در هم شکند. سلیمان عبدالله طاهری نیز دیگر طمع از طبرستان برداشت و به خراسان رفت و این گونه بود که سراسر طبرستان به تصرف زید درآمد و حکومت او آغاز شد (همان: ۲۴۲-۲۳۷).

با تثبیت قدرت حسن بن زید، طبرستان از والیان عباسی و طاهری خالی شد. پیدایش نهضت علویان در طبرستان معلول دو جریان است: یکی تأثیرات فرهنگی علویان که طی مراحل مختلف به این سرزمین مهاجرت کرده بودند و دیگری اوضاع سیاسی - اجتماعی آشفته طبرستان که ناشی از ستم مضاعف طاهریان و عمال خلیفه در منطقه بود.

در هر حال برخی از حکام محلی مانند آل باوند از همان ابتدا با این نهضت دشمنی می‌کردند، نهضت علویان، ماهیتاً برضد خلافت عباسی بود. این نهضت برای تثبیت و تحکیم موقعیت خویش در طبرستان احتیاج به پشتیبانی داشت. و نهضت علویان به خاطر دشمنی با عباسیان از پشتیبانی مردم ایران برخوردار بود و طبرستان بهترین مکان برای این نهضت بود (خلعت‌بری، ۱۳۸۲: ۱۳۷ - ۱۳۶).

نهضت علویان در مبارزه با ظلم و بیداد طاهریان و عمال خلفا شکل گرفت و سرانجام به زوال آنان انجامید. این نهضت در ایجاد حکومت عادلانه موفقیت چشمگیری به دست آورد.

بی‌عدالتی والیان عباسی در خراج ستانی:

به نظر می‌رسد گرفتن خراج می‌بایست براساس عدالت و انصاف و رعایت رعیت و خراجگزاران باشد، لازم است هر حاکمی که مسئولیت اخذ خراج را بر عهده دارد در برابر تعدیات و تجاوزات به رعیت از آنان دفاع کند و مأموران خود را به رعایت انصاف و برخورد انسانی در خصوص خراجگزاران سفارش کند.

عاملان و مأموران مالیاتی در طبرستان، به روش‌های متجاوزانه، در تعیین مقدار و نوع خراج، مردم را در تنگنای معشیت قرار می‌دادند. عاملان در بیشتر مواقع به بهانه‌های گوناگون، با افزودن بر مقدار مقرر خراج، موجب ناخرسندی و گاه عصیان مردم می‌شدند. خلفای عرب در آغاز امر با اعزام والیان به مناطق مختلف، سررشته حکومت ایران را به افرادی می‌سپردند تا به کمک دهقانان و دیوانیان محلی که همواره واسطه ارتباط حکومت با مردم هر ناحیه بودند، مأموریت خویش را به مرحله اجرا درآورند. در این میان والیانی که در توسعه، تحکیم و تثبیت مبانی حکومت خلفا در نواحی دوردست از مرکز خلافت سهم زیادی داشتند، از این راه می‌توانستند شهرت فراوانی پیدا کنند (محیط طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۶).

خلیفه دوم والیان خود را از میان اعراب انتخاب می‌کرد. خلفای بعدی نیز چنین سیاستی را اتخاذ کردند (حسن، ۱۳۸۵: ۵۳ - ۴۵۲).

عمال خلیفه سخت به جان مردم افتاده بودند، اینان برای انباشتن کیسه خویش از هیچ‌گونه بیداد و ستم دریغ نداشتند. وقتی خلیفه این احجاف‌ها را با جاه و مقام، پاداش می‌داد، پیداست که والیان برای پر کردن خزانه سلطان و بهره‌گیری خود از آن، در حق رعایا از هیچ‌گونه ستم و بیدادی دریغ نمی‌کردند. به عنوان نمونه، عمر بن علاء تمیمی هنگامی که نوبت دوم والی شد، خراج دیوانی را برخلاف رسم، زودتر گرفت. هنگامی که عبدالحمید مضروب والی طبرستان شد، مالیات طبرستان را دو برابر کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۸۲). هنگامی که محمد بن یحیی بن خالد برمکی و برادرش موسی در طبرستان والی شدند، ظلم و سخت‌گیری را به حدی رساندند که کسی جرات اعتراض کردن هم نداشت (همان: ۱۹۰). این رفتار والیان در ولایات، بیشتر همراه با خشونت و قساوت بوده و غالباً موجب طغیان‌ها و نارضایتی‌ها می‌گشت.

ناامنی تنها منحصر به وقوع جنگ و غلبه بر آن نبود. بلکه مالکان در زمانی که صلح نسبی هم برقرار بود نیز در کار ملک داری تأمین نداشتند. ضبط اموال و مصادره آن‌ها از روی هوی و هوس امری متداول و معمول بوده است (لمبتون، ۱۳۶۲: ۱۱۳).

گاهی برای حفظ ظاهر شرع، این معامله به صورت خرید و فروش درمی آمد. اما به خوبی پیداست که در بسیاری از موارد، معامله براساس آزادی طرفین صورت نمی گرفت و شاه و یا حاکم محلی، هنگامی که به حد کافی مقتدر بود، می توانست مالک ملکی را که چشم طمع دوخته بود، وادار می کرد که مالکیت خود را به وی منتقل کند و غالباً این کار را می کردند.

در زمان خلافت هارون الرشید، محمدبن یحیی بن خالد برمکی و برادرش موسی، که در طبرستان حکومت می کردند، به زور املاک مالکان را می خریدند، تعدی و ظلم را به جایی رسانیدند که پیش از آن و پس از آن کسی انجام نداده بود (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۹۰).

بیش از اندازه خراج گرفتن و اخاذی کردن و ناامنی در همه جا قاعده کلی بود و البته استثنائاتی هم وجود داشت و گروهی از حکام برای آباد کردن قلمرو خویش کوشش هایی می کردند. نمونه آن خالد بن برمک در طبرستان است (همان: ۱۸۱). وی هرچه از مالیات اضافی می آمد صرف عمران و آبادانی می کرد. بی شک مردم تا آن جا که می توانستند، از دادن خراج، ابا می ورزیدند.

کارگزاران حکومتی، با شکنجه و آزار مردم خراج می ستاندند و برزگران و بازرگانان که حاصل عمر خویش را چنین در عرضه ی تاراج می دیدند، ناچار می شدند دست از کار خویش بگیرند. درماندگی و پریشانی مردم اولین نتیجه ی این همه ظلم و ستم بود (زرین کوب، ۱۳۵۲: ۳۶۴).

خراج باید بر پایه مساحت ارضی، با لحاظ کردن موازین معتبر، از قبیل اصلاح واحدهای اندازه گیری و در نظر گرفتن شرایط گوناگون اقتصادی وقت، نظیر نرخ ها و برخی واجبات دیگر در حوزه خراج ستانی، مانند: امتیاز بندی اراضی کشت و تعیین میزان خراج بر پایه معدل آن، جداکردن حق مالکانه، سهم برزگران و پاره ای هزینه ها، از قبیل دستمزد کارگران از حاصل اراضی، به هنگام مقرر کردن، مقدار مالیات آشنا می

کند (قمی، ۱۳۶۱: ۱۸۷). در حالی که در طبرستان والیان عباسی بدون هیچ معیارسنجی و فقط براساس خواست خود، میزان و زمان خراج را مشخص می کردند. بنابراین همین بی عدالتی های حاصل از نظام سیاسی و اجتماعی موجود، در گوشه و کنار طبرستان، زمینه را علیه مبارزه با والیان عباسی و سرنگونی آن ها بیش از پیش فراهم می ساخت.

نقش سلسله های محلی طبرستان در زوال والیان عباسی:

طبرستان به دلیل ویژگی های جغرافیایی، مأمنی برای سلسله های محلی بود. قدیمی ترین سلسله های ایرانی که ریشه در زمان ساسانیان داشته و حاکمیت خود را با سرسختی بسیار، تا قرن ها پس از ورود اعراب به ایران نیز حفظ کردند، اسپهبدان طبرستان بودند.

بدیهی است که آیین مردم طبرستان تا حد زیادی متأثر از آیین پادشاهان ایران است. این سلسله های محلی، حافظان سنت و آیین های باستانی ایران بودند. این خاندان های محلی، نفوذ عمده ای در جریانات مختلف داشتند. در موارد بسیار سیاست گردان اصلی، ایشان بودند (مهر آبادی، ۱۳۷۲: ۸).

مسلماً اسلام آوردن سران محلی، می توانست محرک عمده ای برای اسلام آوردن سایر اهالی باشد. طبرستان با داشتن همین روحیه ستیهندگی در برابر بیگانگان، مخالفان سیاسی دستگاه خلافت را بر آن می داشت که خود را تحت حمایت حکام طبرستان قرار دهد. به طوری که قدرت حکام طبرستان، گاه حتی خلفا (منصور) را بر این چاره می کشانید، که با آن ها قراردادهایی منعقد کنند، که بر اساس آن فقط خراجی به خلفا پرداخت شود (میراحمدی، ۱۳۶۸: ۱۰۸).

وجود سلسله های محلی در طبرستان، خارج از تحمل خلفا بوده است. به نظر می رسد اگر خلفای اموی و عباسی قدرت برانداختن آن ها را داشتند، اداره طبرستان را به دست شاه زادگان محلی نمی دادند.

وجود سلسله های محلی برای دستگاه خلافت خطرناک بود؛ به دلیل آن که آن ها حاضر نبودند از آیین باستانی خود دست بکشند. به عنوان نمونه: مازیار به خاطر شرایط

سیاسی و منفعت خود به ظاهر اسلام پذیرفت، و اسم اسلامی محمود را بر خود نهاد (اشپولر، ۱۳۷۹: ۳۵۴). هنگامی که به اندازه کافی قدرت گرفت با اندیشه ی احیای دین کهن علیه دستگاه خلافت قیام کرد (زرین کوب، ۱۳۵۲: ۲۶۷).

این سلسله های محلی، به علت تعلق خاصی که نسبت به دین زرتشت، و آداب و سنن ایرانی داشتند، بارها علیه والیان عباسی شورش کردند.

هیچ منبعی اشاره نکرده است که سخت گیری از جانب مسلمان ها، در طبرستان صورت گرفته باشد. همین عامل سبب می شد که اهالی طبرستان، کماکان بر دین اجدادی خود باشند. با وجود آن که، تعدی والیان عباسی در ولایت هامونی، به نواحی کوهستانی تجاوز نمی کرد، باز موجب ناخرسندی عام و تحریک حکام جبال (سلسله های محلی) بر ضد والیان عباسی می شد. درگیری میان سلسله های محلی و والیان عباسی، همواره وجود داشته است (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۷۲).

بی شک اتحاد سلسله های محلی باعث عدم قدرت والیان عباسی می شد و هر موقع قدرت سلسله های محلی و اتحاد آن ها بیشتر می شد، زمینه های زوال قدرت والیان عباسی بیشتر می شد. هنگامی که بین ونداد هرمزد، با اسپهبد شروین باوند، توافق و اتحاد بسته شد، در واقع ظلم و ستم والیان عباسی باعث شده بود که مردم برای چاره جویی به سلسله های محلی پناه ببرند. چنان چه از نواحی تمیشه تا رویان، در تمام ولایت جبال، بی اجازت ایشان کسی از هامون پای به بالا نتوانستی نهاد. همه کوهستان ها در تصرف سلسله های محلی بود، و چنان چه مسلمانی وفات می کرد، نمی گذاشتند او را در آن ولایت دفن کنند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۸۳).

۱

وجود همین سلسله های محلی، باعث می شد که قدرت خلیفه و والیان آن ها در طبرستان، چندان نباشد. در طبرستان، حتی نوشته روی مسکوکات، به زبان پهلوی ضرب می شد، نه عربی (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۲۰۵).

طبرستانیان سیادت والیان عباسی را نمی پذیرفتند. تا زمانی که سیاست توأم با خشونت، از طرف والیان عباسی به اجرا گذاشته می شد، عکس العمل سران محلی و مردم نیز خصمانه و توأم با خشونت بوده است. گاهی بعضی از والیان خلیفه و یا عمال ایشان به دست سلسله های محلی به هلاکت می رسید. به طور نمونه وقتی که هارون

الرشید، که قدرت ایشان در اوج قرار داشت، زمانی خبر قتل والی خود را در منطقه شنید و مردم نیز شورش کرده بودند، قتل والی را به حق دانسته و والی دیگر را به جای وی فرستاد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶ : ۱۹۶). مسلماً در چنین زمانی، کاری غیر از این از دست خلیفه بر نمی آمد.

سلسله های محلی، با استفاده از اوضاع اجتماعی و سیاسی و موقعیت جغرافیایی، توانستند از قدرت والیان عباسی بکاهند (موثق، ۱۳۸۵ : ۶-۲۵).

به نظر می رسد عامل دیگری که امرای محلی را به مخالفت با نشر اسلام و حضور والیان در منطقه تشویق می کرد، منافع سیاسی و تمایل به حفظ و نفوذ خود در منطقه بود، موضوعی که طبعاً با توسعه و گسترش اسلام در خطر می افتاد (دنت، ۱۳۵۸: ۱۵۷).

تبعیض نژادی والیان عباسی در طبرستان:

کسانی که از سوی حاکمان بنی امیه و بنی عباس، در آن نواحی به حکومت می رسیدند، چهره واقعی حکومتشان با حاکمان پیشین تفاوتی نداشت. ظلم و تعدی و تبعیض را همچون حاکمان گذشته، پیشینه خود ساخته بودند، و از اسلامی که در آن از عدالت حرف می زدند، خبری نبود. والیان به اصول اسلام بی اعتنا بودند و بر مردم از هرگونه ظلم و ستمی دریغ نمی ورزیدند. اینجاست که ایرانیان تشنه ی عدالت شدند و از طرفداران علویان شدند و از آنان حمایت کردند (نبی، ۱۳۶۷: ۱۳-۱۲).

در حقیقت والیان عباسی در طبرستان به غیر از چند تنی از آن ها، از جمله خالد بن برمک و ابوالخصیب مرزوق السندی، دیگر والیان عباسی بر اثر تعصب نژادی و مذهبی، گروهی از خاندان های کهنسال را نابود و بزرگان ایران را به هر بهانه ای به قتل رساندند.

شورش مازیار علیه والیان عباسی:

مازیار همانند نیاکان خویش به دین زردتشت سخت پایبند بود. وی فردی میهن پرست بود.

مازیار بیشتر دوران شاهی خود را، به ساختن قلاع جنگی و سنگر بندی و کشیدن دیوار در برابر اعراب صرف کرد، و پیوسته به لشکر آرائی و تجهیزات جنگی مشغول بود. پس از آن که مازیار مخالفین خود را مغلوب کرد، شروع به محکم کردن و امن کردن شهرها

و راه‌ها نمود. به دستور وی حصارهای شهرهای آمل و ساری تعمیر شد. در همه ممالک کسی را نگذاشت که به معیشت و عمارت ضیاع خویش مشغول شود. در همه طبرستان، هر جایی را که گذر گاهی بود یا احتمال می‌داد از موضعی ممکن است رفت و آمد باشد، آن جا را بست. و نگهبانانی در آن جا گماشت. از جمله این استحکامات که به امر مازیار ساخته شد، دیواری بود که از سرحد گیلان تا جاجرم خراسان کشیده شده بود و در آن دره‌ایی بود و در هر بندی نگهبانانی بود؛ چنان که کسی بدون اجازه وی از این مسیرها عبور می‌کرد، فوراً دستگیر و مجازات می‌شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۱؛ هدایت، ۱۳۱۲: ۳۳).

مازیار درصدد بود تا در فرصت لازم، دست والیان عباسی را از طبرستان کوتاه کند. وی درصدد استقلال طبرستان بود؛ چون او در باطن، خلافت عباسی را قبول نداشت. اگرچه مازیار در دستگاه خلافت مامون عباسی، اسلام آورد؛ اما اسلام آوردن او، بیشتر براساس شرایط سیاسی بود.

پس از مرگ مامون، برادر او محمد، ملقب به المعتصم بالله به خلافت نشست. وی چندان قدرت کافی در برابر مازیار نداشت. با دشمنان دستگاه خلافت مانند افشین و بابک همدست جنگی مشغول بود تا با یاری وی از قدرت اعراب بکاهد. بنابراین مازیار برای بازگرداندن استقلال ایرانی نقشه می‌کشید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۲؛ هدایت، ۱۳۱۲: ۱۰).

مازیار هنگامی که قدرت گرفت، تمام مسلمانان را از کار برکنار کرد و به جای ایشان زرتشتیان و خرمدنیان را بر کارها مسلط کرد و بر مسلمانان حاکم گردانید. و به آنان دستور داد که مسجد را خراب و آثار اسلام را نابودکنند (همان: ۳۷). قدرت مازیار چنان بالا گرفته بود که محمد و برادرش، پسران موسی که از والیان عباسی بودند، را گرفت و زندانی کرد. نگهبانان زندان، همگی زرتشتی و خرم دین بودند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۲-۲۱۱).

با زندانی کردن محمد بن موسی، آخرین والی عباسی، یعنی مازیار، یکه تاز میدان بود. پادشاهی مازیار به دشت و کوه طبرستان هفت سال بود.

مازیار با این که خود را «سپهبد، اسپهبدان» معرفی می‌کرد؛ ولی خراج گزار خلیفه ی

بغداد بود. و چون طبرستان جزء قلمرو طاهریان که امرای خراسان بودند محسوب می شد، مازیار موظف بود خراج خود را به آل طاهر و امراء خراسان بپردازد. همین عامل سبب دشمنی مازیار با آل طاهر گردید. شکایت ها و ظلم های مازیار به مردم رنجیده ی طبرستان، معتصم را واداشت که به سرکوبی مازیار فرمان دهد.

معتصم نامه ای به عبدالله بن طاهر نوشت و در آن نامه، به وی دستور داد به طبرستان رفته و مازیار را سرکوب نماید. سرانجام مازیار گرفتار شد و بر اثر ضربات تازیانه به قتل رسید (طبری، ۱۳۵۴: ج ۱۳، ۵۸۹۳- ۵۸۹۰؛ بلخی، ۱۳۷۳، ۴۷۰).

مردم آمل، ساری و رویان از بیدادگری های مازیار به تنگ آمده بودند. اهالی این شهر، هر جا گماشتگان مازیار را می دیدند، آن ها را می کشتند. در این شورش، خلیل پسر ونداداسپان خویشاوند مازیار که از سران و بزرگان آمل بود، با آنان هم دست شد. این دفعه مردم طبرستان از ظلم و ستم مازیار به والیان عباسی پناهنده شدند. در حقیقت شورش مازیار، مراحل اولیه خود را به خوبی طی کرد. ولی بعدها به علت جاه طلبی و سودپرستی، سران گروه، به ویژه رو به رو شدن با دشمنان داخلی و خودی (برادران مازیار)، آن آمل و آرزوها مبدل به یأس و نومیدی شد. و میهن پرستان رفته رفته از دور و بر او دور شدند و از همراهی و کمک و یاری، شانه تهی کردند. معتصم خلیفه پس از آسودن از کار مازیار، طبرستان را هم چنان به عبدالله طاهر سپرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۰؛ برزگر، ۱۳۸۸: ۳۷۷).

نقش محمد بن موسی بن حفص در زوال والیان عباسی:

محمد بن موسی بن حفص مدتی در زندان مازیار بود. پس از ورود سپاهیان، عبدالله بن طاهر و معتصم خلیفه به طبرستان به کمک کوهیار برادر مازیار آزاد گردید. این مرد چه در دوران نیابت خلیفه و چه در دوران استقرار طاهریان به دشمنی؛ مردم طبرستان و به خبث طینت معروف بوده است. او از طرف سلیمان پسر عبدالله طاهر، به فرمانداری آمل تعیین گردید و کلارستاق و چالوس (رویای شمالی) به وی داده شد. او یکی از پسران خود، احمد را، به کلار و پسر دیگرش علی را به چالوس اعزام داشت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۴- ۲۲۳).

در واقع زوال والیان عباسی از همین زمان بود. در این دوره ظلم و ستم به حدی رسید

که مردم مجبور به فروختن املاک خود می شدند. ظلم و ستم والیان به حدی بود که کسانی که توانایی داشتند مجبور به ترک محل می شدند. تعصبات ملی و مذهبی، ضرب و شتم و خشم، بگیر و ببند، حبس و زجر، کشت و کشتار، دست درازی به نوامیس مردم، وضع مقررات مالی، اخذ عوارض سنگین بخصوص اخذ مالیات و خراج دیوانی و بهره اربابی در سال سه بار، یکی برای محمد بن موسی بن حفص، یکی برای پسرش احمد و یکی برای وزیر مجوسی پیشکار ایشان، رونق گرفته و از حد افزون گردید. کاسه صبر مردم لبریز شد، و از این جور و جفا به ستوه آمدند، اموالشان را فروخته، به کوهستان ها پناهنده شدند. و یا زمین و خانه خود را رها کرده و دست زن و بچه را گرفته و از کلار و چالوس دور شدند و آماده به شورش و قیام مجدد گردیدند (همان جا).

نتیجه گیری:

رفتار ظالمانه و خشنونت آمیز والیان عباسی به طریق های مختلف از جمله گرفتن خراج بیش از حد، باعث نارضایتی و شورش مردم و اتحاد سلسله های محلی بر علیه والیان عباسی می شد. مسلماً همین رفتار ظالمانه والیان عباسی، روز به روز پایه های قدرت آنان را تضعیف می کرد و روز به روز بر محبوبیت دشمن اصلی آن ها یعنی علویان و گرایش قلبی طبرستان و ایرانیان به ایشان بیشتر می شد.

عقاید اسلامی والیان عباسی، سبب جلب مردمانی شد که خواهان اقدام عاجل در مقابل فشار حکومت والیان شده بود. در چنین شرایطی که علویان از پیش تر به دلیل دو عامل موقعیت جغرافیایی و داشتن دشمن مشترک (به دلیل رعایت نکردن عدل و ظلم و ستم بر مردم) در منطقه حضور داشتند.

گروه گروه از مردم و حتی سران محلی با آن ها بیعت کردند. طبرستانیان از عواطف دینی علویان نسبت به مردم و دشمنی با عباسیان آگاه بودند. به همین منظور از آنان دعوت کردند نتیجه این قیام، چهره واقعی والیان و ظلم و ستم آن ها و زشتی رفتار آن ها را مشخص کرد. با پیروزی علویان و تثبیت قدرت حسن بن زید سلطه والیان عباسی در طبرستان خاتمه پیدا کرد.

- ابن اسفندیار کاتب، بهاء الدوله محمد بن حسن. (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان . تصحیح عباس اقبال . تهران : خاور . چاپ دوم.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، (۱۳۸۰). ترجمه مقاتل الطالبین، ترجمه هاشم رسول محلاتی. تهران: دفتر نشر فرهنگی.
- اشپولر ، برتولد . (۱۳۷۹) . تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی . مترجم جواد فلاطوری . ج ۶ . چاپ اول.
- برزگر ، اردشیر . (۱۳۸۸) . تاریخ طبرستان . پژوهش و تصحیح محمد شکری فومشی . تهران : رسانش . ج (۱ و ۲ و ۳) .
- بلخی ، محمد بن خاوند شاه ، (۱۳۷۳) . روضه الصفا . تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب . تهران : انتشارات علمی .
- جعفریان ، رسول ، (۱۳۸۵) . تاریخ ایران اسلامی (دفتر اول) از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی . تهران : کانون اندیشه جوان . چاپ ششم .
- جعفریان. رسول، (۱۳۶۹). تاریخ تشیع در ایران . تهران: نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- حسن ابراهیم ، حسن . (۱۳۸۵) . تاریخ سیاسی اسلام . مترجم ابوالقاسم پاینده : تهران : جاویدان.
- خلعت بری لیماکی ، مصطفی، (۱۳۸۲) . سیری د رتاریخ علویان غرب مازندران . تهران رسانش .
- دنت ، دانیل ، (۱۳۵۸) . مالیات سرانه و تاثیر آن در گرایش به اسلام . ترجمه محمد علی موحد . تهران : خوارزمی . چاپ سوم .
- رضایی ، عبدالعظیم . (۱۳۷۲) . تاریخ ده هزار ساله ایران از ساسانیان تا انقراض آل زیار.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۲) . دوقرن سکوت . بی نا ، تهران : چاپ چهارم .
- طبری ، محمد بن جریر (۱۳۵۴) . تاریخ الرسل والملوک . ترجمه ابوالقاسم ، پاینده . تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

-----، (۱۳۷۵). تاریخ طبری. ابولقاسم پاینده. تهران: اساطیر.

قمی، حسن بن محمد بن حسن. (۱۳۶۱). تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک قمی، تصحیح سید جلال الدین، تهران: انتشارات توس. گردیزی، ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). زین الاخبار. تصحیح و تعشیه عبداحی حبیبی، تهران، بنیاد ایران.

لمبتون، آن، ب. س. (۱۳۶۲). مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری، بی جا: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

محیط طباطبائی. (۱۳۶۷). تطور حکومت در ایران بعد از اسلام. تهران: بعثت. مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲). تاریخ گزیده. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۴۷). ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مهرآبادی، میترا. (۱۳۷۲). خاندان های حکومت گرایران باستان. با مقدمه دکتر محمد جواد مشکور، دکتر اشراقی. تهران: پیک ایران.

موثقی، سید احمد. (۱۳۸۵). دین، جامعه و دولت ایران. تهران: موسس تحقیقات و علوم انسانی.

میر احمدی، مریم، (۱۳۶۸). نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، پژوهش در تشکیلات اداری کشوری و لشکری ایران از صدر اسلام تا عصر مغول. بی جا: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

نبی، ابو الفضل، (۱۳۶۷). نهفته های سیاسی و مذهبی در تاریخ ایران. دانشگاه فردوسی.

هدایت، صادق مینوی، مجتبی. (۱۳۱۲). مازیار. تهران: انتشارات جاویدان.